

حماس و جهاد اسلامی به تل آویو  
بابت حملات علیه فلسطینیان روزه دار هشدار دادند

## مقاومت به وقت رمضان

نظامیان رژیم صهیونیستی بعد از حمله به مراسم عبادی فلسطینیان در دروازه دمشق مسجد الاقصی که دست‌کم ۱۹ مجروح برجا گذاشت، با تکرار هشدار حماس درباره افزایش تنش‌ها در هفته‌های آتی، با شمار نیروهای بیشتر در مناطق اشغالی به حالت آماده باش درآمدند.

رئیس جمهور پاکستان تحت فشارها اعلام کرد:  
عمران خان طی ۱۵ روز آینده برکنار می‌شود

## پاکستان در گیرودار چالش نخست‌وزیر موقت

دفتر ریاست جمهوری پاکستان چند ساعت بعد از اعلام انحلال پارلمان پاکستان خبر داد، «عمران خان» فقط مدت ۱۵ روز به‌عنوان نخست‌وزیر موقت به کار ادامه خواهد داد و پس از آن برکنار شده و نخست‌وزیر موقت جدیدی اداره دولت را در دست می‌گیرد.

## تشریح ابعاد استراتژی دفاعی جمهوری اسلامی ایران

چگونه ایران توانست با کمترین هزینه  
معادلات امریکا را بر هم بزند؟

صفحه ۶ را بخوانید



بازخوانی افکار کارل اشمیت با توجه به تحولات مصیبت‌بار معاصر در جهان غرب

## مصایب انسان غربی و بازاندیشی دولت‌گرایی اشمییتی

امیر فرشیاغ

روزنامه نگار

از همه، دوگانه دوست-دشمن دور می‌زند. اشمیت با تکیه زدن بر نگاه هستی‌شناسانه و انسان‌شناسانه خود به بررسی سیاست و امر سیاسی می‌پردازد. وی همچون هابز و ماکیاوولی معتقد است «انسان ذاتاً شرور است» و بر این اساس، برای اداره حیات اجتماعی‌اش نیازمند به یک حاکم مقتدر برای تبدیل بی‌نظمی و هراس به امنیت و آرامش است. به باور اشمیت جهان بدون ستیز و جنگ، جهانی عاری از سیاست و به تبع آن، کنشگری سیاسی به معنای کنجیدن است. در حقیقت، آدمی به‌عنوان جانور سیاسی به‌دنبال بقای خود و هستی‌جامعه است و صرفاً همین انگیزه است که منشأ کنشگری سیاسی است. از نظر او حفظ حاکمیت، یگانه انگیزه‌ای است که باعث می‌شود آدمیان به میل خویش به کشتن و کشته شدن تن دهند؛ لذا جهان خوابیده با نوای صلح، جهانی فاقد «تمایزگذاری میان دوست و دشمن» و جهانی بدون سیاست است.

از سوی دیگر، حاکم، بر قانون اولویت و تقدم دارد و در شرایط استثنایی، تصمیماتی می‌گیرد که فصل‌الخطاب است و این حاکم است که دوست و دشمن را بازشناسی و تعیین می‌کند. به نظر می‌رسد این اولویت و مشروعیت‌بخشی به حاکمیت فردمحور، همان‌طور که گفته شد، از یک سو، از تعلقات مذهبی اشمیت و از سوی دیگر از منایع تاریخی اندیشه سیاسی او یعنی متفکرانی مانند ماکیاوولی و هابز سرچشمه گرفته باشد. در نگاه اشمیت، همان‌گونه که خداوند به‌عنوان معمار جهان، دست به خلق این جهان زده است، حاکم سیاسی نیز معمار اداره جامعه است و چونان خدا از این اقتدار برخوردار است. او به نوعی این‌همانی میان خداوند و حاکم جامعه قائل است و از آنجا که جهان با اراده خداوند اداره می‌شود، جامعه نیز با اراده حاکم مدیریت می‌شود؛ بنابراین، می‌تواند قانون‌گذاری کرده و در «وضعیت استثنایی» تصمیم‌گیری نماید. اشمیت با زمینی و سکولار کردن مفاهیم الهیاتی موجود در مسیحیت، حاکمیتی مطلق و الهی را برای حاکم ترسیم می‌کند، به عبارتی دیگر، این مسأله خود آغازگر شکلی از «الهیات سیاسی» است.

به باور اشمیت، حوزه امر سیاسی با امکان واقعی «دشمن» تعیین می‌شود و برای وی جنگ یک امکان همیشه حاضر است. در نتیجه، مفاهیم پیامدهای سیاسی نمی‌تواند برآمده از ذات نیک بشر باشد. در این مسأله نیز می‌توان تأثیر آموزه‌های

بحران‌هایی که انسان غربی با آن دست و پنجه نرم می‌کند، منطقاً ریشه‌هایی دارد که بایسته بازخوانی و بازاندیشی و عبرت است؛ هم عبرت برای پرهیز از وقوع خود بحران و هم عبرت از ریشه‌های آن. بحران مهاجرت، بحران تبعیض اقتصادی و اجتماعی، بحران افراط‌گرایی و نژادپرستی، تروریسم، کرونا و جنگ و... همگی ریشه‌های فلسفی، الهیاتی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی دارند و مورد اخیر یعنی جنگ -که ظهور تازه آن را در جنگ روسیه و اوکراین می‌توان دید- نیز باید ذیل همین موضوع ملاحظه کرد. شیوع کرونا و دامنه‌های آن مانند مرگ و میر شهروندان و ناکارآمدی نظام درمان در کشورهایی که با الگوی لیبرال-دموکراسی اداره می‌شوند، مورد دیگری است که توجهات را به سوی الگوهای ضدلیبرال از جمله دولت‌گرایی و الگوهای جمهوری خواهانه و سوسیالیستی جلب کرده است.

اما درباره جنگ روسیه و اوکراین، فارغ از آنکه حق با کدام طرف است و مقصر کیست و ریشه‌های این جنگ در چه زمینی قرار دارد، باید گفت که این جنگ نیز تبدیل به یکی از محمل‌های بازاندیشی و توجه دوباره به الگوهای غیرلیبرال در غرب شده است. آنچه مسلم است این است که اروپا و غرب همواره داعیه آزادی، امنیت و مدنیت داشته بررسی نظریات یک متفکر دولت‌گرای قرن بیستم بپردازیم که بدون تعارف و تکلف، صریح‌ترین مواضع ضدلیبرال و ضد نظریات دولت حاکمیت را ابراز کرده است. متفکری که واقعیتی به نام «دشمن» را در حیات سیاسی به‌صورت یک مفروض بنیادی لحاظ کرده و تمام فلسفه سیاسی خود را بر اساس تقابل «ما-آنها» صورت‌بندی کرده است. همچنین اشمیت کسی است که در اوج تبلیغات لیبرال-دموکراسی، از حاکمیت فرد و قدرت مطلق آن سخن گفت. کسی که معتقد است یک دیکتاتور مقتدر بهتر از یک قوه مقننه می‌تواند اراده مردم را نمایندگی کند.

فکر اشمیت از عواملی نظیر دو جنگ جهانی و متفکرانی چون هابز، ماکیاوولی و ساختار تریبیتی و فکری کاتولیکی‌اش متأثر است. وی نظریه سیاسی-الهیاتی خود را بدون هیچ پیچیدگی و دوپهلوگویی و مطول‌نویسی و با صراحت بیان می‌کند. تفکرات او دور محورهایی همچون حاکمیت، امر استثنا، امر سیاسی و مهم‌تر

دینی کاتولیک را بر اشمیت دید؛ آموزه‌ای که معتقد است انسان‌ها با گناه نخستین پای بر این کره خاکی گذاشته‌اند، همچنین نشانه‌هایی وجود دارد که تأیید می‌کند رویکرد اشمیت به جنگ و به تبع آن، نسبت به تقابل دوست-دشمن صرف نظر از انگاره‌های مسیحی، متأثر از نگاه هگل است. همان‌طور که هگل ساختار هستی را بر رابطه دیالکتیکی برنهاد (Thesis) و برابرنهاد (Antithesis) می‌داند، اشمیت نیز عرصه سیاست را بدون برابرنهاد و وضع مقابل تصور نمی‌شود؛ اساساً هویت سیاسی در تقابل «ما-آنها» شکل می‌گیرد. وضع مقابل یک جامعه سیاسی، دشمن آن است و این دشمن انضمامی هر چه بیشتر به نقطه نهایی -یعنی مرزبندی دوست و دشمن- نزدیک می‌شود، سیاسی‌تر می‌شود.

دشمن، یک دیگری و یک غریبه است.

دشمن، هم‌اوردی خصوصی نیست که فرد از او نفرت داشته باشد؛ دشمن تنها زمانی وجود دارد که عده‌ای از افراد، آماده ستیز با جمعی مشابه است. دشمن، دشمن عمومی است، در اینجا است که نقش حاکم و انحصار وی بر تصمیم‌گیری نمود پیدا می‌کند. خشونت سیاسی از نظر اشمیت، همان خشونت حاکمانه است که زمینه‌ای را ایجاد می‌کند که در آن نمی‌توان بین قانون و طبیعت، بین برون و درون و بین خشونت و قانون تمایز گذاشت؛ با این همه، حاکم دقیقاً همان کسی است که امکان تصمیم گرفتن درباره این دوگانه‌ها را دارد. بدین لحاظ، می‌توان گفت که حاکم هم قانون وضع می‌کند و هم حافظ و ضامن قانون است. زیرا محتوای قانون جدید چیزی جز حفظ قانون قدیم نیست



• **ازنگاه اشمیت، دموکراسی تبلیغی لیبرال‌ها یک نمایش متناقض است.**

• **به این معنا که در دموکراسی هم نهایتاً، قدرت در یک هسته مرکزی متمرکز می‌شود و ادعاهایی نظیر تفکیک قوا و دیگر دعاوی سیاستمداران و متفکران لیبرال تنها در حد شعار و ادعاهای تبلیغاتی صرف است**

• **اشمیت عنصر فردی را در حاکمیت پررنگ کرده و معتقد است وجود**

**آن برای حفظ حاکمیت ضروری است و در نهایت، وجود دولت توسط**

**دستگاه‌ها و نهادهای بیرون از خودش شکل نمی‌گیرد؛ بلکه دولت خود**

**بانی نظامی قانونی است، به دلیل همین تقابل فکری و ایدئولوژیکی**

**است که اشمیت لیبرالیسم را مورد نقد جدی قرار داده است**

و از سوی دیگر، تمایز ویژه سیاسی که اعمال و انگیزه‌های سیاسی را می‌توان به آن احاله کرد، تمایز میان دوست و دشمن است. هستی‌شناسی «دوست و دشمن» در الهیات سیاسی اشمیت تا جایی پیش می‌رود که فراتر از دولت و بیرون از آن، می‌تواند هستی‌بنیادین هر کدام از ما را بی‌اعتبار کند. این شیوه خاص از نظریه‌پردازی اشمییتی، با اصالت دادن به دولت و «در دولت بودن»، امکان زندگی همدلانه میان انسان‌های گوناگونی که ممکن است بیرون از هویت‌های جعلی و یا الهیاتی دولتی، ظرفیت‌های تازه‌ای به زیست انسانی اضافه کنند را از بین می‌برد.

مفهوم امر سیاسی اشمیت، یک بنیان هستی‌شناختی برای تعیین کردن محدوده‌های سیاست از اخلاق، مذهب، اقتصاد و فرهنگ ارائه می‌دهد. هستی‌شناسی مبتنی بر هویتی وحدت‌بخش میان مجموعه‌ای از انسان‌ها که حاضرند از جان خود بگذرند یا جان دیگران را بستانند. هویتی بنیان گذاشته شده بر دیالکتیک دوست-دشمن که از سوی دولت تعیین می‌شود. به تعبیر دیگر، کارویژه دولت صدور فراخوانی مشروع برای سازماندهی مردم ذیل تصوری از ما به حساب می‌آید که دوستان را برای مبارزه با دشمنان سازماندهی می‌کند.

همان‌طور که بیان شد، سیاست برای اشمیت با دشمن و دیگری معنا پیدا می‌کند و همین خوانش از سیاست، مبنایی برای نقد وی بر لیبرال‌ها می‌شود، میدان سیاست برای لیبرال‌ها قلمرویی خنثی است که در آن گروه‌های مختلف برای تصاحب مناصب قدرت رقابت می‌کنند؛ هدف آنها صرفاً بیرون راندن دیگران به منظور تصاحب مقام‌شان است. از منظر لیبرال‌ها فرد از نظر هستی‌شناختی، اصیل، واقعی و حقیقی دانسته می‌شود. او را پیش از پیدایش هرگونه سازوکارهای جمعی و هویت اجتماعی، صاحب وجود می‌دانند. فرد در باور آنها قبل از آنکه در درون مناسبات و روابط اجتماعی قرار بگیرد، دارای سلسله‌ای از حقوق و توان معرفتی و کنشی است که جامعه در آن فاقد نقش است و بدین جهت، جامعه به هیچ وجه حق سلب، نقض و محدودسازی آنها را ندارد و نقش دولت برحسب این نگاه، صرفاً حمایت از حقوق و آزادی‌های فردی و تضمین آن است. جامعه لیبرال، این طور تبلیغ می‌کند که مشروعیت نیرو با نیروهای مخالف را پذیرفته است و از روی تسامح و رواداری با آنها برخورد می‌کند؛ درحالی که در

ساختار رسمی و طراحی جامعه لیبرال درنهایت، «مخالف» تنها یک رقیب حساب می‌شود و نقش هویتی و هستی‌شناختی در شکل‌گیری یک هویت سیاسی ندارد.

مدعای بنیادی لیبرال-دموکراسی این است که حکومت با رضایت حکومت شوندگان تأسیس می‌شود؛ اما ازنگاه اشمیت، دموکراسی تبلیغی لیبرال‌ها یک نمایش متناقض است. به این معنا که در دموکراسی هم نهایتاً، قدرت در یک هسته مرکزی متمرکز می‌شود و ادعاهایی نظیر تفکیک قوا و دیگر دعاوی سیاستمداران و متفکران لیبرال تنها در حد شعار و ادعاهای تبلیغاتی صرف است. اشمیت عنصر فردی را در حاکمیت پررنگ کرده و معتقد است وجود آن برای حفظ حاکمیت ضروری است و درنهایت، وجود دولت توسط دستگاه‌ها و نهادهای بیرون از خودش شکل نمی‌گیرد؛ بلکه دولت خود بانی نظامی قانونی است؛ به دلیل همین تقابل فکری و ایدئولوژیکی است که اشمیت لیبرالیسم را مورد نقد جدی قرار داده است. نهایتاً، حوزه سیاست از نگاه اشمیت به حوزه خاصی از فعالیت‌های انسانی مربوط نیست؛ بلکه هویتی است که در تقابل میان برنهاد و برابرنهاد «ما-آنها» شکل می‌گیرد و شکل‌گیری حاکمیت را با وضعیت استثنایی تعریف می‌کند. وضعیت استثنا قانونی است که حاکم در حالت استثنایی از آن برای ایجاد نظم و امنیت جامعه استفاده می‌کند و این همان تأکید بر محوریت فرد در حاکمیت از نظر کارل اشمیت است.

تحولاتی که در ابتدای متن به آنها اشاره شد، رویدادهایی هستند که از یک سو، نظم لیبرالی جوامع غربی را عملاً با چالش حکمرانی مواجه کرده و از سوی دیگر و به لحاظ نظری، باعث احیای نظریات واقع‌گرایانه در حکمرانی و روابط بین‌الملل و توجه مجدد به اصولی همچون حاکمیت فردی به جای دموکراسی و دولت حداقتی لیبرالی را بگیرند و این موضوع از سوی دیگر نسبت به بازتولید و توسعه اشکال دیگر افراط‌گرایی و درگیری‌های داخلی در غرب -مانند جنگ‌های طولانی پیش از وستفالی و مانند آن- هشدار می‌دهد؛ رخدادی که بذره‌های آن را در درگیری‌های اخیر روسیه و اوکراین می‌توان تشخیص داد.